



<http://www.arianafghanistan.com>

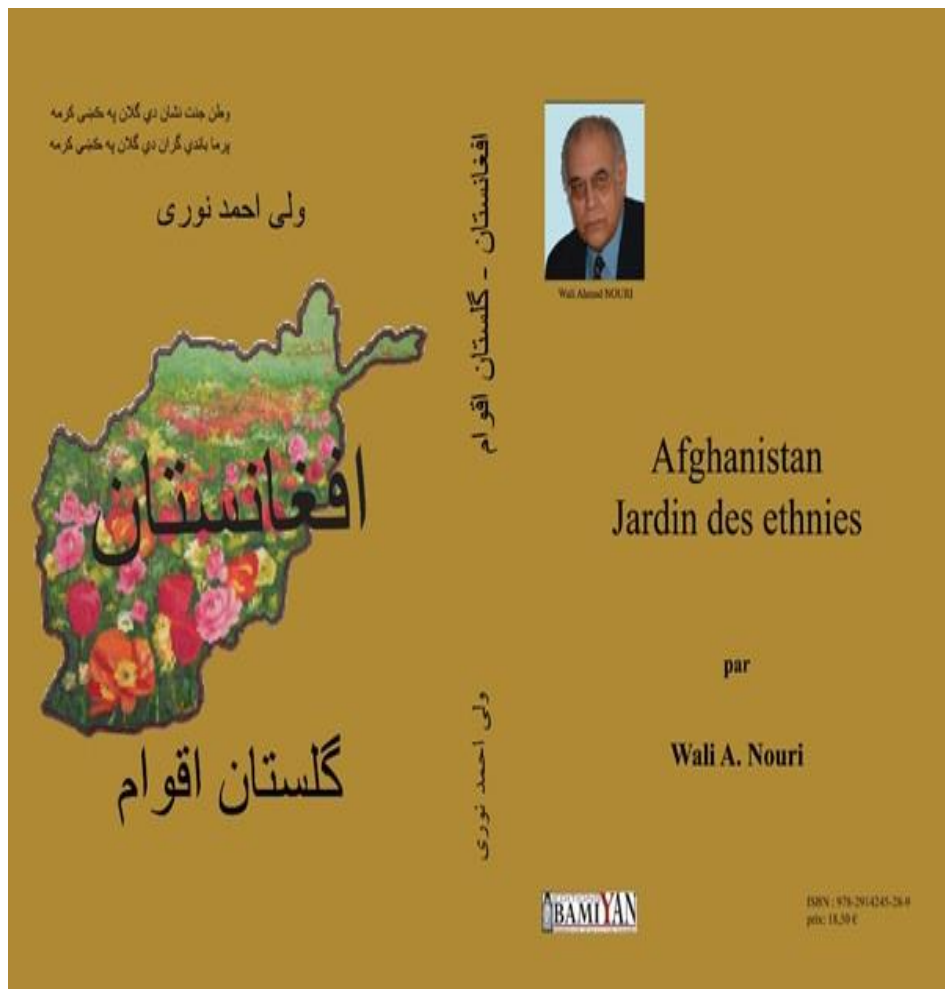


۲۰۱۸/۱۰/۲۱

ولی احمد نوری

افغانستان گلستان اقوام

قسمت چهل و دوم



۱ از ۶

ارسال مقالات: info@arianafghanistan.com و یا spineghar@gmail.com

افغانستان گلستان اقوام

قسمت چهل و دوم

چهار هزار سال است که افغانها در متن و بطن افغانستان زندگی میکنند، مگر تا کنون از باشندگان بومی کشور شمرده نمیشوند، چرا؟
از

محمد اعظم سیستانی

در مقاله "افغانها بیهودی اند یا آریایی؟" با ارائه اسناد و شواهد معتبر کتبی باثبات رسانده شد که افغانها، بخشی از خانواده هند و اروپایی و بطور مشخص آریایی اند و بانی اسرائیل هیچگونه پیوند انتیکی و زبانی ندارند و بیهودی بودن افغانها، یک افسانه پوچ و فاقد اعتبار است. اکنون می خواهم روی یکی دو نکته دیگر از نوشته آقای محتاط، در "تاریخ تحلیلی افغانستان" مکث کنم که آقای بشیر مؤمن، ضمن نقدی بر آن کتاب، مطلب ذیل را از پاورقی صفحه ۹۶ آن نقل و مورد تبصره قرار داده است:

"... تحریک اسلامی طالبان مجسمه های کوه پیکر بودای بامیان را تخریب می کنند. این حرکت دال به غربت فرهنگی محیط اجتماعیت که طالبان به مثابه ارمغان آن ظهور کرده اند و رسالت دارند تا ریشه های فرهنگی باستان این سر زمین را که بخش ارزشمند فرهنگ جهانی است از بیخ و بن بر کنند تا به فکر خام شان دلایل اثبات تاریخی هویت باشندگان اصیل و بومی غیر اوغان این خطه را دچار ابهام و اخلاص کنند".

من تبصره آقای مؤمن را در جایش می گذارم، ولی یادآور دو نکته می شوم: اول اینکه آقای محتاط طعنه زنان اشاره به غربت فرهنگی محیط اجتماعی طالبان می کند، زیرا که طالبان به جامعه پشتون نسبت دارند. بایستی در باره محیط اجتماعی پشتون ها یادآور شد که، بخش عمده ذخایر هنری و فرهنگی به دست آمده در افغانستان، از مناطقی کشف و به جهان علم باستان شناسی عرضه شده که در قلمرو زیست پشتون ها قرار دارد، مانند آثار هنری بودیزم در هده جلال آباد و کشف خزانه "میرزکه" در پکتیا شامل هزاران اثر قیمتدار تاریخی از قبیل: مجسمه ها، ظروف نقره نئ و طلائی و زیورات و جواهرات نه یکی و نه دوتا و ده تا، بلکه به ده ها و صدها کیلوگرام از آنجا ها تا کنون کشف شده است، اما از دره پنجشیر (که به زعم آقای محتاط دچار فقر فرهنگی نیست؟) تا کنون یک اثر کاشی و یک تیکر کلالی که ساخته دست آدمی باشد، از زیر خاک به دست نیامده است. وجود این همه آثار گران بهای هنری و فرهنگی در محیط اجتماعی پشتون ها مربوط به قبل از اسلام و متعلق به پیروان آئین های بودائی و برهمنی است، که اقلاً پیشینه دو هزار ساله دارند، مگر با آمدن اسلام دیگر روزه های هنر مجسمه سازی و پیکر تراشی در معابد و حتی بر روی فلزات ظریفه هم برای کسانی که به دین اسلام گردن نهاده بودند بسته گردید و آن هنرها مردود پنداشته شد.

در مورد تخریب مجسمه های بودا توسط طالبان، روشنفکران پشتون تبار کمتر از روشنفکران سایر اقوام متأثر نشده اند، گناه فرهنگ ستیزی یک گروه متحجر بنیادگرای اسلامی را نباید برگردن همه قوم شریف پشتون انداخت. وحشت و دهشت و تجاوز به مال و منال و ناموس مردم و بخصوص تجاوز به ناموس مردم شریف محله افشار کابل توسط شورای نظار جمعیت اسلامی و غارت آثار موزیم کابل و آرشیف ملی توسط تفنگداران شورای نظار، را مردم کابل از نزدیک شاهد بوده اند و هنوز شاهدانی وجود دارند که فروش آثار موزیم ملی را توسط شورای نظار برای خریداران خارجی ترجمانی می کرده اند و خوشبختانه یکی از این

شاهد زنده خود از دلباختگان فرهنگ دیرین پای افغانستان است که مصروف نوشتن و افشای جنایات نابخشودنی شورای نظام در برخورد با نبودی و غارت آثار موزیم ملی به جهانیان است. ولی قسماً خیر این غارت های فرهنگی از طریق هفته نامه "امید" و اخبار "وفا" و سایر رسانه های گروهی در همان زمان حاکمیت برهان الدین ربانی به نشر رسیده اند. آیا این کار ها را باید، نتیجه بی فرهنگی قوم شریف تاجیک دانست، یا منوط به یک گروه خاص از قوم تاجیک که بر مسند قدرت تکیه زده بودند؟

دوم اینکه، منظور از باشندگان اصیل و بومی این کشور کی ها هستند؟ تاجیک ها یا کدام قوم دیگر؟ و اگر باز سؤال کنم، آیا بت های بامیان ساخته دست و دماغ تاجیک ها بوده است؟ آنهایی که چنین ادعایی دارند، برای اثبات ادعای خود چه اسناد معتبر علمی و شواهد قابل باور، ارائه کرده می توانند؟ واقعیت اینست که این آثار نتیجه عشق به باورها و آموزه های دیانت بودایی مردم افغانستان و مردمان منطقه بوده است، ولی دقیقاً مشخص نیست که تراش این پیکره ها تراوش ذهن و ساخته دست هنرمند افغانی است یا چینیایی و یا هندی؟!

از سوی دیگر، هرگاه آقای محتاط، تاجیک ها را مردم بومی و قدیمی تر از آریایی ها میدانند، دلیلش چیست؟ و سندش کدامست؟ و کدام مرکز علمی انتروپولوژی چنین امری را تأیید کرده؟ که مؤرخین ما از آن تا کنون بی اطلاع مانده اند و اگر آریایی می شمارد، باری به تاریخ غبار نظر بیندازند تا ببینند که آثار کشف شده در "قره کمر" سمنگان و "آق کپزک" مزار شریف از وجود مردمی گواهی می دهد که از ۹ تا ۲۰ هزار سال قبل در افغانستان زندگی داشته اند. و در "مندیگک" قندهار و شهر سوخته سیستان، آثار تمدن هایی به دست آمده که تا چهار و پنج هزار سال قبل از میلاد سر می زنند.

اکنون شما بگوئید که اینها کی ها بودند؟ بدون تردید هر که بوده باشند، آریایی نبوده اند، زیرا که حضور آریایی ها را در کشور بنا بر تحقیقات مرحوم کهزاد تا ۲۵۰۰ قبل از میلاد می توان پیش برد و نه قبل از آن، پس باشندگان اصیل و بومی این سرزمین هرکسی که بوده باشد، تاجیک یا پشتون یا ازبک و یا هزاره نبوده اند. اگر اسنادی در این مورد موجود باشد، نشان بدهند تا دیگران هم از آن مطلع شوند. و اگر چنین اسنادی در دست نداشته باشند، معلوم می گردد کسی که رشته ظریف تاریخ را دنبال نکرده باشد و خود نیز دارای تفکر تاریخی نباشد، نمی تواند از عهده پاسخ به چنین سؤالاتی بدرآید و پای منطقتش می لنگد.

باری اگر به تاریخ قبل از اسلام افغانستان، تألیف مرحوم کهزاد که در نوع خود کم نظیر است نگاه کنیم، به نظر می رسد که افغان ها (پشتون ها) از قدیمی ترین قبایل آریایی اند که پس از مهاجرت از مناطق علیای سیر دریا و شمال جیحون (آمو) ابتدا به باختر یا بلخ و سپس در جنوب هندوکش به وادی های "رود کابل" و وادی "رود ارغنداب" و هیرمند و وادی های "رودخانه گومل" و گرم تا "سند" متوطن شده اند و قرن ها و سده های متمادی در این وادی ها به شغل گله داری و زراعت مشغول بوده اند. مرحوم کهزاد، به شهادت سرودهای ویدی (که به ۱۴۰۰ قبل از میلاد متعلق اند - تاریخ مختصر افغانستان، ص ۸-)، از قبیله بزرگ "بهاراته" یادآور می شود و می نویسد:

("بهارت" یا "بهاراته" یکی از قبایل خیلی مهم کتله آریایی باختری است که بعد از فرود آمدن در جنوب هندوکش بعضی عشایر آن از راه وادی ارغنداب و برخی از راه های دره "کوبها" (کابل) و "کرومو" (کرم) و "گوماتی" (گومل) به پنجاب انتشار یافتند.) (کهزاد، تاریخ افغانستان، ج ۱، ص ۸۲، ۱۵۸، چاپ ۲۰۰۲ استکهلم)

کهزاد بر اساس تحقیقات دانشمندان هندی و منابع سانسکریت مخصوصاً "مهباراته" از جنگ میان ده قبیله آریایی در مناطق جنوب هندوکش نام می برد که برخی از آنها تا هنوز نام خود را حفظ کرده اند:

- ۱_ الیناها (Alinas) "نورستانیها" ریشه نام این قبیله در نامهای الینگار و الیشنگ باقی مانده است.
- ۲_ پکتها (Pakthas) "پکتویس، پختون، پختانه"
- ۳_ بهالاناها (Bhalanas) "اهالی موجوده دره بولان"
- ۴_ شیواها (Chivas) "اهالی شیگی یا شیوه کی"

۵_ ویشانن ها (Vishanins)

۶_ انوها (Anus)

۷_ دریوهوها (Druhyus)

۸_ تورواشاهها (Turvasa)

۹- یادوها (Yadus)

۱۰_ پوروها (Purus) "ساکنین اندوس علیا وباشندگان حواشی گندهارا"

مرحوم کهزاد در مورد پکتها متذکر می شود که "پکتها" مانند قبیله معروف "بهارت"، یکی از قبایل معروف "ویدی" باختری است که پیش از عصر مهاجرت در جامعه آریائی در باختر می زیست. در حوالی ۱۹۰۰ تا ۲۰۰۰ قبل از میلاد که آغاز مهاجرت آریاها از باختر محسوب می شود، قبیله پکتها دو حصه شده، شاخه ئی با قبایل و عشایر دیگر که معروفترین آنها در جزء "پنکه جانا" (یعنی قبایل پنجگانه) و اتحادیه "ده قبیله" اسم برده شده اند، به جنوب هندوکش فرود آمده و بالاخره در دامنه کپسار و مناطق دشوارگذار جنوب شرقی آریانا مسکن گرفتند و آنجا را به نام "مسکن پکتها" (= پختونها) معروف ساختند. حصه ای که مهاجرت نکردند، مانند بسا قبایل دیگر در باختر به زندگی ادامه داده و در همانجا ماندند. (کهزاد، همان، ص ۸۹_ ۹۰)

کهزاد از اینهم جلوتر گام می گذارد و در باره پکتها می گوید:

آن شاخه قبیله پکتها که از بخدی (بلخ) به جنوب هندوکش فرود آمدند، در عصر ویدی در دره ها و دامنه های دو طرف "سپین غر" مستقر و مقیم شدند. سرودهای "ریگوید" در جنگ ده قبیله و جاهای دیگر از ایشان نام می برد و در جلد دوم سرودهای ریگوید از شاهان پکتها از جمله از "تورویانا" Turvayana (= پشتو، توروینی = شمشیرزن) و پیروزی او در جنگ با مخالفین اسم برده شده است. (همانجا، ص ۹۶_ ۹۷) نام و نشان این قبیله باستانی کشور در مرور زمانه همیشه زنده و نمایان بوده و مؤرخین بزرگ هرکدام از آنها اسم برده اند. "هرودوت" پدر مؤرخین، قرن ها قبل از میلاد از قوم "پکتی" یا "پکتیس" یا "پکتویس" و از محل سکونت آنها "پکتیکا" یا "پکتیا" از هر دو ذکر کرده است. بطلمیوس جغرافیا نگار مصری یک قرن قبل از میلاد از آنها به صورت ضمنی یاد کرده و خاک آنها را "پکتین" به طرف جنوب "پاروپامیزاد" قرار میدهد. "هرودوت" در مورد پکتیس ها می گوید: لباس و اسلحه آنها از پوست و تیر و کمان آنها به شکل و نمونه محلی خودشان بود. رئیس ایشان "ارتینت Artynte" نام داشت. (همان، ص ۹۱)

بنا بر روایت "هرودوت" مؤرخ یونانی (۴۲۵_ ۴۸۶ ق.م):

چهار قبیله معروف در "پکتیکا" زندگانی داشتند: "گندهاریها"، "پاریتیها"، "ستاگیدیها"، و "دادیکیها".

❖ ۱- گندهاریها (Gandhariae): بنا بر تحقیقات مرحوم کهزاد، باشندگان گندهارا، در سرزمینی که از کابل تا دره سند را احتوا می کرد، زندگی می کردند. گندهاریها بارها از حوزه شرقی رود کابل به نقاط دیگر مهاجرت کرده اند. از آنجمله به حوزه رود "سراسواتی" یا "هراواتی" (رود ارغنداب) یعنی در وادی قندهار مهاجرت کردند. گندهاریها در آخرین مهاجرت خود به حوزه ارغنداب، در اثر ورود و فشار کوشانی ها در حصص جنوبی آریانا، کاسه آب "فوFo" از یادگارهای مهم بودا را با خود از اندوس علیا (پشاور) به وادی ارغنداب بردند. (همان، ص ۹۷) و شاید همین کاسه ای باشد که امروز در خرقة شریف قندهار موجود است و مردم در آن پول خیرات و نذور خود را می اندازند و به صورت دیگ بزرگی از سنگ سیاه است که گنجایش یک گاو را دارد و در سطح بیرونی دیگ خطوط عربی حک شده است تا بآن صیغه تقدس داده باشند. ظاهراً نام قندهار شکل متحول و معرب کلمه "گندهارا" تواند بود، مگر مرحوم کهزاد برآنست که: اسم موجوده "قندهار" از نام "گندوفار" پادشاه دودمان مستقل پهلوا (نیمه اول قرن اول میلادی) بمیان آمده است، زیرا مشارالیه با اسم خود شهری در حوزه ارغنداب بنام "گندوفار" یا چیزی شبیه آن ساخته بود. (همان، ص ۹۸)

❖ ۲- ستاگیدی ها (Satagyddae): بقول مرحوم کهزاد، یکی از کهن ترین اقوام کشور ماست که "هرودوت" و "بطلیموس" هر دو از آن نام برده اند. "هرودوت" آنها را با گندهاری ها مربوط و جزء یک ولایت می شمارد و می گوید که "ستاگیدی ها" با اهالی اراکوزی (قندهار) هم تماس داشتند. قرار نظر "آندره برتلو" ایشان در کوه های پاروپامیزس و حوزه علیای هیرمند و نقطه ای که حالا غزنی در آن آباد است، بود و باش داشتند. "بیلو" در کلمه "ستک" (Satag) نام "ختک" را سراغ میدهد. به هر حال معلوم می شود که ستاگیدیها مردمان مالدار بودند و لباس شان شباهت به گندهاری ها داشت. حصه بالای بدن و ران های خود را اکثراً برهنه می گذاشتند. شمشیر کوتاه و راست استعمال می کردند و بند آن را به شانه چپ خویش وصل می کردند.

❖ ۳- اپاریتیاها (Aparitae): قومی بوده که در دامنه های جنوبی سپین غر می زیستند. "بیلو" در کتاب نژاد های افغانستان، ایشان را به استناد تذکار "هرودوت" در علاقه پکتیا قرار میدهد. و این علاقه ای است که قسمت جنوبی و شرقی افغانستان را تا سواحل رود سند در بر می گیرد. "بیلو" در کتاب فوق الذکر خود "اپاریتی" ها را عبارت از همین "اپریدی" ها می داند و "افریدی ها" امروز یکی از قبایل بزرگ و معروف پشتون است که در دو طرف دره خیبر زندگی دارند. (همان، ص ۱۰۰)

❖ ۴- دادیکیاها (Aparitae): هرودوت محل اقامت ایشان را در پکتیکا قرار میدهد و از این معلوم می شود که یکی از شعب پکتیا (پختون ها) بودند و با گندهاری ها تماس و پیوستگی داشتند. کهزاد این "دادیک" ها را عبارت از تاجیک ها میدانند (همان، ص ۱۰۰)، اما دانشمند معاصر افغان "انور نومیالی" که در مورد نژادهای افغانستان تحقیقات وسیعی دارد، برای من توضیح داد که هنوز هم یک قبیله از پشتون ها به نام "دادیک" در میان کاکرستان واقع در جنوب قندهار و شرق کویته بلوچستان زندگی دارند. آقای "انور نومیالی" افزود که تعبیر نام "دادیک" به تاجیک تعبیر درستی نیست و "بیلو" این نظر را قبول ندارد. او متذکر شد که اطلاعات مرحوم کهزاد و مرحوم عبدالحی حبیبی در مورد "دادیک" ها که آنها را به تاجیک ها نسبت داده اند، کافی نبوده است و این قبیله به همان نام و نشان تاریخی خود امروز در منطقه کاکرستان زندگی دارند.

اقتدار حسین صدیقی دانشمند و محقق هندی، در تحقیقی پیرامون ظهور افغانان در هند می نویسد که: «افغان ها از اعقاب آریایی ها و سایر مهاجرانی هستند که در ابتدای ورود در قسمت های مختلف شمال غرب هند از ۱۵۰۰ قبل از میلاد به این طرف ساکن شدند.» (افغانستان، جنگ و سیاست، ص ۲۴۳، ح ۱۵، دایرة المعارف اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۴)

از مجموع این گفته ها و نقل قول ها به این نتیجه میرسیم که پشتون ها از آغاز مهاجرت خود از باختر به جنوب هندوکش در سال ۲۰۰۰ قبل از میلاد و استقرار در حوزه رود گومل و گرم (پکتیا و پکتیکا) و حوزه رود کابل تا پشاور و سند، و حوزه های رود خانه های ارغنداب و هیرمند، مجموعاً مدت چهار هزار سال است که در این حوزه ها مستقر شده اند، و اگر از عصر به میان آمدن سرود های ویدی در ۱۵۰۰ قبل از میلاد بنا بر دایرة المعارف اسلامی حساب کنیم، ۳۵۰۰ سال قبل از امروز پشتون ها در مناطق مزبور متمکن شده اند. و بنا برین اگر از انصاف نگذریم پشتون ها یکی از قدیمی ترین باشندگان نژاد آریایی افغانستان اند، که ۳۵۰۰ تا ۴۰۰۰ سال قبل از امروز در کوه پایه های صعب العبور جابجا شده اند و قرن های متمادی امور خود را از طریق جرگه ها حل و فصل کرده اند. ولی اینکه برخی از هموطنان ما، منجمه آقای محتاط حاضر نیستند تا به آنها حق همشهری و هموطن بدهند و آنها را لااقل مثل سایر اتنیک هایی که قرن ها بعد از پشتون ها در اثر هجوم های ادواری و یا مهاجرت های اجباری قرن گذشته در این کشور متوطن شده اند، هموطنان خود بشمارند، به نظر من چنین امری به این می ماند که مهمانی صاحب خانه را از خانه اش بیرون اندازد و بگوید تو حق زندگی در این خانه را نداری! از اینست که گاهی آنها را بی فرهنگ و جاهل می خوانند و زمانی یهودیان تبعید شده می شمارند تا خود را وارثین حقیقی این کشور وانمود کنند.

امروز وقتی می بینیم هرکسی که به سرزمین جدیدی می رود و می خواهد در آن اقامت اختیار کند، کشور میزبان بعد از چهار یا پنج سال و در نهایت هشت سال به او حق شهروندی قابل می شود و پاس "ستیزن شپ" مثل باشندگان بومی کشور اعطا می کند، مگر برخی از نویسندگان ما حاضر نیستند به پشتون ها بعد از ۴۰۰۰ سال سکونت در افغانستان حق شهروندی قابل شوند و آنها را ساکنین اصلی این سرزمین بشمارند، حالانکه خود نیز قباله مالکیت این کشور را در دست ندارند و اگر متون تاریخی به دقت بررسی شود، شاید معلوم گردد که خودشان نه یک قرن و نه دو قرن بلکه چندین قرن بعد تر از پشتون ها و کمی پیش یا پس از مهاجرت کوشانی ها و شاید کیداریها و تخاریها و یفتلی ها به این سرزمین آمده باشند.

در همین جا بایستی توجه نمود که همه کسانی که به زبان فارسی یا پارسی صحبت می کنند تاجیکتبار نیستند، بلکه بخش بیشتر و عمده شان "پارسی بان" یا "پارسیوان" هستند و پارسیان از قدیمی ترین آریائیانی هستند که بیشتر با ظهور زرتشت و قبول کیش زرتشتی به پارسی شهرت یافته اند. این مردم با فرهنگ اوستائی پیوند گسست ناپذیری دارند و قرن های متمادی در باختر و سواحل جیحون زندگی داشته اند و بنا بر تحقیقات دانشمندان ایرانی آقای فرشیدورد در قرن های ششم و هفتم قبل از میلاد به سوی جنوب مهاجرت کرده از طریق سیستان به ایالت پارس رحل اقامت افکنده اند و سپس نام خود را به آن ایالت داده اند. مگر تاجیک ها که بیشتر در شمال آمودریا پراکنده اند، بنا بر تحقیقات علامه محمد قزوینی بقایای قشون های فاتح اسلام در این نواحی اند که از طرف باشندگان بومی به نام «تازی» یا «تازیک» و «تاجیک» نامیده شده اند. (رک: سیاستنامه چاپ علامه محمد قزوینی) اگر این فرضیه علامه قزوینی مدار اعتبار باشد، عمر تاجیک ها در خراسان و افغانستان از ۱۴۰۰ سال بیشتر نیست، در این صورت خواننده گرامی می تواند به آسانی قضاوت کند که کی ها باشندگان بومی این سرزمین اند؟

در هر حال افغانها هیچگاهی پای این سخن را در میان نکشیده اند تا بگویند که دیگران تازه وارد و خود قدیم ترین ها اند و معلوم دار هرکسی که در این سرزمین زندگی می کند از نظر افغان ها ، افغان و اعضای متسوی الحقوق جامعه افغانی شمرده می شوند و همانگونه که خود را برتر از دیگران نمی شمارند، دیگران را نیز از خود برتر نمی دانند. و این دیگران نه چندان قدیمی اند که با طرح های میان خالی و تخریش کننده و تفرقه افکنانه می خواهند خود را برتر از همه قلمداد کنند.

به امید افغانستان واحد و غیر قابل تجزیه و استقرار یک نظام عادلانه و دموکراتیک در آن.

پایان قسمت بیست و دوم

ادامه دارد



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمتهای قبلی "افغانستان گلستان اقوام" و مطالب دیگر این نویسنده (ولی احمد نوری) را هم مطالعه کنند، با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده، در صفحه مقالات می توانند به فهرست "آرشیف" وی رهنمائی شوند!